

تنگه هرمز و امنیت انرژی در منطقه خلیج فارس؛ بازشناسی اهداف ژئواستراتژیک آمریکا

دکتر علی اشرف نظری^۱، لقمان قنبری^۲

(تاریخ دریافت: ۹۳/۴/۱، تاریخ تصویب: ۹۳/۷/۹)

چکیده

پژوهش حاضر ضمن ارائه یک دید کلی از موقعیت تنگه ژئواکونومیک هرمز، تلاش دارد اهمیت و جایگاه این تنگه را در حوزه امنیت انرژی برای تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نفت به طور عام و در حوزه سیاست‌های راهبردی ایالات متحده در خلیج فارس به طور خاص مورد بحث و ارزیابی قرار دهد. هدف از پژوهش از یک طرف در حوزه نظری ارتقاء شناخت بیشتر از نقش و جایگاه تنگه هرمز در اقتصاد - سیاسی بین‌الملل و معادلات بازار جهانی انرژی است و از طرف دیگر تدوین و کاربست دیپلماسی انرژی محور، در حوزه عمل را برای ارتقاء جایگاه جمهوری اسلامی ایران در منطقه و جهان را لازم می‌داند.

پرسش‌های اصلی پژوهش حاضر این است که کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده انرژی تا چه میزان به امنیت تنگه ژئواکونومیک هرمز وابسته‌اند؟ اهداف ژئواستراتژیک آمریکا در خلیج فارس چیست؟ فرضیه مقاله این است که هرگونه تهدید ایران مبنی بر انسداد تنگه هرمز، در حوزه امنیت انرژی موجب بروز پیامدهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی برای کشورهای تولیدکننده نفت به طور عام و در رابطه با ایالات متحده به طور خاص می‌شود.

نتیجه مقاله حاضر این است که آمریکا در خلیج فارس و تنگه هرمز سه راهبرد کلی و مکمل هم را دنبال می‌کند یکی تأمین نیازهای داخلی به جهت افزایش مصرف انرژی دوم تداوم هژمونی خود در سطح جهانی و منطقه ای و در نهایت در تنگنا قرار دادن ایران به منظور پایین آوردن جایگاه ژئوپلیتیک و ژئوکالچر (متأثر از بروز بیداری اسلامی و نقش رو به گسترش ایران در منطقه) در منطقه را دنبال می‌کند.

کلید واژه‌ها: خلیج فارس، ژئواکونومیک، تنگه هرمز، امنیت انرژی، ژئواستراتژی، ایران.

۱- نویسنده مسئول: دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران (aashraf@ut.ac.ir)

۲- کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران (loghman.ghambari@gmail.com)

مقدمه

در دو دهه اخیر وارد عصری شده‌ایم که قدرت‌های بزرگ از دریچه اقتصاد انرژی به معادلات جهانی می‌نگرند. متأثر از هژمونی گفتمان ژئواکونومی در عرصه مناسبات جهانی، شاهد اهمیت روزافزون تنگه ژئواستراتژیک هرمز به عنوان یکی از گذرگاه‌های انتقال انرژی در معادلات سیاسی-اقتصادی جهان هستیم، و این تنگه بیش از گذشته مورد توجه کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده نفت قرار گرفته است. در این راستا بر اساس ارزیابی نظریه‌پردازان ژئوپلیتیک هرگونه اعمال تهدید لفظی و برپایی جنگی هر چند محدود در تنگه هرمز، پیامدها خطرناکی برای آینده امنیت انرژی و به تبع آن منافع کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده انرژی نظیر ایالات متحده در پی خواهد داشت.

بنابراین، از یک سو تردیدی وجود ندارد که نفت در رونق اقتصاد جهانی، نقش حیاتی دارد و از سوی دیگر بخش قابل‌توجهی از منابع نفتی در مناطقی از جهان قرار گرفته است که از لحاظ سیاسی وضع بسیار بی‌ثباتی دارند (جودت و نصیری مشکینی، ۱۳۸۰: ۱۷۰). از این رو مهمترین معمای که قدرت‌های بزرگ جهانی به ویژه آمریکا در آینده نزدیک با آن مواجه‌اند این است که چگونه از جریان پایدار نفت مطمئن گردند. چراکه از نقطه نظر آمریکا، از یک طرف، همواره مخاطراتی نظیر بی‌ثباتی سیاسی در منطقه خلیج فارس، وجود تروریسم، بحرانهای زیست‌محیطی، رقابت‌های هسته‌ای، گسترش گرایش‌های اسلامی و استفاده سیاسی از نفت، ثبات و امنیت تنگه هرمز را تحت‌تأثیر قرار خواهد داد؛ از طرف دیگر بینش حاکم بر دولت آمریکا با محوریت این ایده است که ایالات متحده برای کنترل موازنه قدرت در نظام بین‌الملل باید قادر به اعمال قدرت نظامی در منطقه تنگه هرمز به منظور به دست آوردن منابع کلیدی ثروت جهان به ویژه نفت منطقه خلیج فارس باشد.

یافته‌های پژوهش حاضر این مسئله را روشن می‌سازد که انرژی‌های فسیلی به ویژه نفت همچنان به عنوان مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مسئله در کانون ژئو-استراتژی‌های آمریکا در خلیج فارس و تنگه هرمز مطرح است. و به همین دلیل بود که در واکنش به اظهارات ایران مبنی بر انسداد تنگه هرمز، لئون پانتا، وزیر دفاع آمریکا اعلام کرده که بستن تنگه هرمز خط قرمز آمریکا خواهد بود و بعد از این تهدید لفظی بود که شاهد حضور ناو هواپیما بر «آبراهام لینکلین» به همراه پنج کشتی جنگی در تنگه هرمز بودیم. آنچه مسلم است ظرف دو دهه اخیر حضور و نفوذ ایالات متحده در منطقه بسیار حساسی چون خلیج فارس و تنگه هرمز رابطه‌ای تنگاتنگی با تسلط بر منابع انرژی داشته است.

روش پژوهش

در این پژوهش از روش توصیفی - تحلیلی بهره گرفته می‌شود. در این چارچوب تلاش می‌شود ضمن ادراک مسائل مورد بحث، زمینه‌های فکری - تحلیلی لازم برای چرایی و چگونگی آن نیز مورد توجه قرار گیرد. در این راستا از منابع کتابخانه‌ای - اسنادی^۱ به عنوان شیوه گردآوری مطالب بهره گرفته می‌شود؛ بنابراین، روش مورد استفاده در این پژوهش روش توصیفی - تحلیلی و روش گردآوری مطالب کتابخانه‌ای مبتنی بر منابع درجه اول و منابع درجه دوم خواهد بود.

چارچوب نظری

اگر بپذیریم که در آغاز سده بیست و یکم دو عامل «منابع و انرژی» نقش اصلی را در شکل‌گیری مناطق ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک بازی می‌کنند (رحیم‌پور، ۱۳۸۱: ۵۸) در آن صورت بهتر به موقعیت تنگه هرمز از منظر نظری و عملی آگاهی می‌یابیم. در چارچوب نظریات کلاسیک همانند نظریه اسپایکمن، این باور وجود داشت که کشوری که ریملند (یا حاشیه زمین) را کنترل کند، می‌تواند جهان را کنترل کند که در این نظریه تنگه هرمز به عنوان مرکز ریملند آمده است. در نظریه هارتلند (قلب زمین) مکیندر نیز به نوعی این نظریه تکرار شده است. در همین راستا البوکرک مهاجم پرتغالی معتقد بود که هر دولتی که به سه تنگه باب المندب، هرمز و مالاکا تسلط داشته باشد، بر جهان مسلط خواهد بود. تنگه هرمز در این نظریه کلید سلطه بر دو تنگه دیگر محسوب می‌شود. این نظریات تا به امروز همچنان مورد قبول اکثر نظریه‌پردازان است (الهی، ۱۳۸۸: ۶۰-۶۱).

در عصر حاضر نیز با تغییر شاخص‌ها در انتخاب قلمروهای ژئواستراتژیک پس از پایان جنگ سرد^۲ و اولویت یافتن مسائل اقتصادی بر مسائل نظامی، انطباقی بین قلمروهای ژئواکونومیک و استراتژیک پدید آمده و در مباحث ژئواکونومیک، موضوع ژئوپلیتیک نفت و امنیت استراتژیک منابع انرژی به عنوان مهمترین عامل تعیین‌کننده در تعیین استراتژی‌های جهانی مطرح گردید است. برای مثال لتوئیک معتقد است که زوال جنگ سرد در واقع نشان دهنده تغییر مسیر و حرکت نظام از سوی ژئوپلیتیک به سمت ژئواکونومی می‌باشد (توتایل و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۴۸-۱۴۹). در واقع ساختار ژئوپلیتیک دنیای کنونی، شامل یک ساختار سلسله مراتبی از قدرتهایی است که در جهان وجود دارند و در واقع این سیستم بر اساس مناسبات قدرت مطرح می‌شود و در این

1- Documentary Resources

2- Resources & Energy

3- Cold War

میان هرگونه تهدید برای انرژی به عنوان شاهرگ حیاتی نظام سرمایه‌داری اخلال در مناسبات قدرت مبتنی بر ژئوپلیتیک جهانی، خواهد بود. از این رو می‌توان گفت انرژی کانون و کلید اقتصاد سیاسی بین‌الملل محسوب می‌گردد و هرگونه اختلال در عرضه، تقاضا و قیمت‌ها انرژی به طور جدی اقتصاد جهانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد (Jean 2007: 2-1).

بحث و یافته‌های تحقیق

تنگه ژئواکونومیک هرمز

(الف) میزان وابستگی کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده نفت

تنگه هرمز، هلالی شکل و قوس آن رو به شمال است و داخل فلات ایران قرار دارد. در نتیجه، بیش‌ترین منطقه ساحلی آن در کشور ایران قرار گرفته است. طول آن در امتداد خط منصف، ۱۸۷ کیلومتر است. عمق آن نیز در سمت سواحل عمان، بیش‌تر از عمق آن در قسمت ایران است. حداقل عرض تنگه هرمز ۵۶ کیلومتر است (عباسی، ۱۳۸۵: ۵۸). روزانه حدود ۶/۱۳ میلیون بشکه نفت خام از تنگه هرمز به شرق و غرب ارسال می‌شود. تخمین زده می‌شود، صادرات نفت از این تنگه تا سال ۲۰۲۰ بیش از سه برابر و به رقم ۴۲ میلیون بشکه در روز بالغ شود. تنگه هرمز دارای چندین جنبه ژئواستراتژی است که به طور خلاصه عبارتند از: ۱- قرار داشتن در مسیر انتقال نفت موردنیاز جهان غرب به عنوان منطقه کنترل و اعمال فشار؛ ۲- تکیه گاه دفاعی شبه جزیره عربستان؛ ۳- قرار داشتن در موقعیت مناسب برای ورود قدرت بری به شبه جزیره عربستان؛ ۴- واقع شدن در ابتدای دهلز فلات ایران (سمنانی، مهکویی، ۱۳۸۹، ۸۰۸).

دو فاکتور «منابع و انرژی»^۱ در کنار موقعیت ارتباطی نقش اصلی را در شکل‌گیری مناطق ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک نیز بازی می‌کنند. بنابراین تنگه هرمز نقش یک موقعیت ژئواکونومیک را ایفا خواهد کرد؛ زیرا که بیشتر مبادلات تجاری و رونق اقتصادی- بازرگانی هفت قدرت طراز اول صنعتی جهان به تنگه راهبردی هرمز وابسته است. همچنین بر اساس آمارهای موجود، به طور متوسط سالیانه ۲۷ هزار کشتی از آب‌های تنگه هرمز عبور می‌کنند و به همین دلیل است که امنیت این آبراه بین‌المللی در کانون توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای قرار دارد (تهامی، ۱۳۸۸: ۱۹۹). برای مثال در سال ۲۰۱۱ به‌طور میانگین روزانه ۱۴ نفتکش حامل نفت خام در تنگه هرمز تردد داشتند؛ به‌طور کلی تنگه هرمز با تردد سالیانه ۲۰۰۰۰ فروند شناور، یکی از مهم‌ترین تنگه‌های بین‌المللی محسوب می‌شود. تنگه هرمز، ارتباطی استراتژیک بین میدان‌های نفتی خلیج فارس، خلیج عمان و اقیانوس هند را تشکیل می‌دهد. تقریباً ۸۸ درصد از کل مواد نفتی

صادر شده از خلیج فارس از طریق تنگه هرمز به سوی آسیا، اروپای غربی و ایالات متحده عبور می‌کند. این تنگه، به علت جریان روزانه ۱۶/۵ تا ۱۷ میلیون بشکه نفت (آمار ۲۰۰۶)، که این رقم دو پنجم از کل تجارت دریایی نفت است، مهمترین تنگه جهانی انتقال انرژی محسوب می‌شود (خانیها، لطفی و ودایع الخیری: ۱۳۸۸: ۲۸۵). همچنین بر اساس برآورد انجام شده، انتظار می‌رود تا سال ۲۰۳۰ بیش از ۳۰ درصد نفت مصرفی دنیا با عبور از تنگه هرمز در اختیار جهانیان قرار بگیرد. طبق محاسبات مرکز اطلاعات انرژی آمریکا، ۳۵ درصد کل نفت حمل شده توسط نفت‌کش‌ها در سطح جهان از تنگه هرمز عبور می‌کند که معادل ۲۵ درصد کل عرضه جهانی نفت است (ائمی، ۱۳۹۰). همچنین آژانس اطلاعات انرژی آمریکا پیش‌بینی می‌کند که حجم صادرات نفت از این تنگه تا سال ۲۰۲۰ به ۳۰ تا ۳۴ میلیون بشکه در روز افزایش خواهد یافت. ویژگی‌های مذکور همگی دال بر اهمیت راهبردی این تنگه در نقل و انتقال انرژی به بازارهای جهانی انرژی دارد. در زیر به نقش و اهمیت موقعیت ژئواکونومیک تنگه هرمز در اقتصاد کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده خواهیم پرداخت.

تنگه هرمز و امنیت انرژی

امنیت انرژی، یکی از مهمترین اجزاء و نقطه محوری سیاست انرژی است؛ چرا که توسعه اقتصادی چه در سطح خرد و چه در سطح کلان به آن مرتبط است. هنگامی که از امنیت انرژی سخن گفته می‌شود، مراد از کاربرد این مفهوم آن است که جریان انتقال آزاد انرژی بر اثر ایجاد یک سری حوادث و اتفاقات بحرانی قطع نشود و کارایی نظام اقتصاد بین‌الملل را مختل نسازد (سجادپور، صادقی، ۱۳۸۹: ۸۴) بنا به تعریف دیگر، واژه امنیت انرژی به عرضه مداوم و مطمئن با قیمت‌های معقول در حامل‌های انرژی باز می‌گردد. کسانی که از این واژه استفاده می‌کنند، به دنبال آن هستند که تهدیدات ژئوپلیتیکی، اقتصادی، تکنیکی، زیست‌محیطی و روانی ناظر بر بازارهای انرژی را کم نمایند. مراد از کاربرد آن توسط سیاستمداران این است که اولاً دسترسی آسان و بدون احتمال خطر، به منابع نفت و گاز جهانی وجود داشته باشد. ثانیاً این منابع از لحاظ منطقه جغرافیایی و همچنین مسیرهای انتقال دارای تنوع باشند و ثالثاً جریان نفت و گاز عموماً از نقاط تأمین گردند که در درازمدت باثبات باشند (هشی، نصرتی، ۱۳۸۹: ۱۰۱). برای مثال بارتون^۱، امنیت انرژی را شرایطی فرض می‌کند که ملت یا اکثریت آنها دسترسی مناسب به منابع و ذخایر انرژی با قیمت‌های معقول و متعادل داشته باشند. از نظر مزروعی، عوامل زیر مهمترین تهدیدات برای امنیت انرژی محسوب کرد:

1- Barton

- ۱- سیاست‌های تبعیض‌آمیز کشورهای صنعتی مصرف‌کننده انرژی در مصرف انواع حامل‌های انرژی (زغال سنگ، نفت، گاز، انرژی هسته‌ای و تجدیدپذیر).
- ۲- اظهار نظرهای غیرمسئولانه (شعار رهایی از وابستگی به نفت خاورمیانه توسط آمریکا)، که اثرات منفی در تصمیم‌گیری کشورها دارند. این امر همچنین می‌تواند در بلندمدت حاوی آثار منفی بر امنیت انرژی باشد.
- ۳- تحریم کشورهای نفت‌خیز (مانند ایران)
تحمیل و ایجاد سایر تنش‌های سیاسی در تضاد با فلسفه امنیت بلندمدت انرژی ارزیابی می‌شود (مزروعی، ۱۳۸۶: ۷۰-۷۲). به‌طور کلی، چشم‌انداز بازار جهانی نفت متأثر از ریسک‌های متعددی است که از آن میان پنج ریسک زیر دارای اهمیت استراتژیک می‌باشند:
 - عدم اطمینان از سطح واقعی منابع موجود نفت
 - نوسانات اقتصادی و نااطمینانی نسبت به چشم‌انداز اقتصاد جهانی
 - ریسک‌های ژئوپلیتیک و عدم اطمینان نسبت به امنیت و ثبات کشورهای صادرکننده نفت
 - نگرانی نسبت به سطح ظرفیت تولید نفت و تحقق سرمایه‌گذاری لازم در این بخش.

به طور کلی دو دیدگاه در مورد امنیت انرژی وجود دارد:

دیدگاه اول، که موضوع کشورهای مصرف‌کننده را بیان می‌کند، که به نوبه خود دو مفهوم را در بر می‌گیرد. مفهوم اول که عمدتاً جنبه استراتژیک- نظامی دارد، مبتنی بر اطمینان خاطری است که کشورهای مصرف‌کننده نسبت به تأمین انرژی مورد نیاز اقتصاد و منابع خود انتظار دارند. در مفهوم دوم مسئله قیمت انرژی مورد توجه است و هرگونه افزایش ناگهانی بهای انرژی را مخل امنیت اقتصادی بر می‌شمارند (نامی، ۱۳۸۸: ۳۴). تولیدکنندگان نیز به دنبال تعریف خاص خود از این مفهوم می‌باشند. امنیت انرژی برای تولیدکننده در آن است که به بازار مداوم و همراه رشد منطقی در آینده دسترسی داشته باشد، زیرا اکثر تولیدکنندگان نفت از گروه اقتصادی تک-محصولی هستند که به فروش نفت عمیقاً وابسته‌اند و هرگونه احتمال کم‌شدن تقاضا و یا توجه کشورهای توسعه یافته به انرژی‌های جایگزین و یا ترجیح آنان در تأمین نفت و گاز از کشورهای غیر اوپک به معنای ایجاد مانع در توسعه اجتماعی و رشد اقتصادی این کشورها است (هشی و نصرتی، ۱۳۸۹: ۱۰۱).

با توجه اهمیت امنیت انرژی بهتر و بیشتر می‌توان به موقعیت راهبردی ایران از لحاظ موقعیت جغرافیایی برای کنترل مسیر نفتکش‌ها در خلیج فارس و تنگه هرمز، پی برد. از یک طرف تنگه هرمز مهم‌ترین گلوگاه نفتی جهان است و از طرف دیگر همچنین از شاخصه‌های اساسی در قدرت

هژمونی در عصر کنونی مطابق با نظریه ثبات هژمونیک کنترل منابع، خطوط و مسیرهای انتقال انرژی است که در این راستا موقعیت ممتاز و ژئواکونومیکی ایران در خلیج فارس و تنگه هرمز به نوبه خود از یک طرف ایران را تبدیل به یکی از قطب‌های منطقه‌ای و جهانی در عرصه امنیت انرژی و انتقال آن کرده است. و از طرف دیگر هر نوع تهدید ایران مبنی بر انسداد تنگه هرمز واکنش‌های را در کشورهای که امنیت مالی، بانکی و تجاری- صنعتی آنها با تأمین انرژی در این منطقه گره خورده است، خواهد داشت.

میزان وابستگی کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده به تنگه هرمز

۱- تنگه هرمز و اقتصاد کشورها حوزه خلیج فارس

در سال ۲۰۰۶، کشورهای حوزه خلیج فارس (بحران، ایران، عراق، کویت، قطر، عربستان سعودی، امارات) در حالی که ۵۵ درصد ذخایر نفت جهان را در اختیار دارند، ۲۸ درصد نفت جهان را تولید کردند. در این سال کشورهای مذکور روی هم ۱۸،۲ میلیون بشکه در روز نفت صادر کردند که روزانه ۱۷ میلیون بشکه آن از راه تنگه هرمز صادر شد است. این رقم نشان می‌دهد که تقریباً یک پنجم عرضه کل جهان از تنگه هرمز انجام می‌شود (رهبر و رباطی، ۱۳۸۹: ۲۳۲).

اما نکته حائز اهمیت این است که نفت منبع اصلی درآمد ارزی کشورهای منطقه خلیج فارس را تشکیل می‌دهد. در این رابطه شرکت بین‌المللی بیمه لویدرز در گزارشی اعلام کرد که بسته شدن تنگه هرمز به معنای توقف ۹۰٪ صادرات نفت کشورهای منطقه خلیج فارس و توقف معاملات تجاری بسیاری از این کشورها خواهد بود» این شرکت در گزارش خود با اشاره به اینکه ۹۰٪ صادرات نفت و ۵۰٪ کلیه معاملات تجاری این کشورها از طریق تنگه هرمز صورت می‌گیرد، یادآور شد که «بستن تنگه هرمز باعث توقف همه معاملات امارات، کویت، قطر و تقریباً همه صادرات عراق و نیز ۸۸٪ صادرات نفت عربستان خواهد شد (ائمی، ۱۳۹۰) هرچند که که احتمالات موجود در مورد بسته شدن تنگه هرمز و عدم عرضه نفت خام کشورهای منطقه خلیج فارس به طرف کشورهای مصرف‌کننده، باعث شده است که کشورهای منطقه خلیج فارس تحت تأثیر سیاست و نفوذ آمریکا در خلیج فارس در جهت کم اهمیت نمودن جنبه استراتژیک تنگه هرمز گام بردارند و مطالعات اساسی به منظور احداث خط لوله‌های متعددی در جهت عرضه نفت خام خود از منطقه‌ای خارج از تنگه هرمز را آغاز کنند با این وجود حداقل در کوتاه‌مدت هرگونه اختلال در تنگه هرمز به لحاظ اقتصادی می‌تواند موجبات افزایش کسری بودجه عمومی، کسری موازنه پرداخت‌ها، افزایش نرخ بیکاری و رکود اقتصادی در کشورهای خلیج فارس شود.

۲- تنگه هرمز و اقتصاد کشورهای جنوب شرق آسیا

۸۰٪ از نفت وارداتی به چین، ژاپن و کره از منطقه خلیج فارس تأمین می‌شود. مسئله حفاظت از انرژی و امنیت مسیرهای عبور آن به ویژه تنگه هرمز برای آنها از اهمیت خارق‌العاده‌ای برخوردار است. برای مثال این مسئله باعث شد که چین در جهت حفظ و گسترش حضور خود در تنگه هرمز، به بهانه حفاظت از آن دست به اقداماتی بزند که از جمله آنها کمک به ساخت بندرگادر نام بود (خانیها، لطفی و ودایع‌الخیری ۱۳۸۸ : ۲۹۸). در آینده نزدیک نیز، ژاپن بیش از هر کشور دیگر صنعتی، نیازمند نفت خام و گاز طبیعی خلیج فارس خواهد بود و توفیق نیافتن این کشور در کسب منابع انرژی [به دلیل انسداد تنگه هرمز] از کشورهای خلیج فارس، می‌تواند در بلندمدت بزرگ‌ترین مشکل برای صنعت و اقتصادی این کشور وارد کند (عباسی، ۱۳۸۵: ۵۷).

پیش‌بینی می‌شود چین نیز در حدود سال ۲۰۳۰ از لحاظ حجم واردات نفت هم ردیف با ایالات متحده رشد کند. درست به همین دلیل است که مسئله امنیت انرژی و یافتن بازارهای جدید، برای چین به عنوان یکی از سردمداران اقتصاد جهانی، اهمیت حیاتی پیدا کرده است تا آنجا که واشنگتن به نوبه خود به حضور فعال چین در بازار هیدروکربن تمایلی ندارد و آماده به‌کارگیری هرچه بیشتر اهرم‌های اقتصادی و سیاسی است تا مانع ورود شرکت‌های نفت و گاز چین به این بازار شود. در واقع خلیج فارس، یکی از عمده‌ترین حوزه‌های اصلی تأمین سوخت چین را تشکیل می‌دهد. بنا بر آمار موجود، واردات نفت خام چین در سال ۲۰۰۸، میزانی در حدود ۳/۶ میلیون بشکه در روز بوده است که ۱/۸ میلیون آن از خاورمیانه وارد می‌شده است (Energy Information Administration: 2009). طبق گزارش چشم‌انداز بین‌المللی انرژی در سال ۱۹۹۵ میزان واردات نفت چین از خلیج فارس ۰/۴ بوده است که در سال ۲۰۲۰ این میزان به ۴/۶ خواهد رسید. به‌طور کلی در سال ۱۹۹۸ بیشترین میزان نفت وارداتی شرق آسیا و ژاپن به میزان ۵۰۰ میلیون تن از خلیج فارس تأمین می‌شده است که این مسأله نیز تأییدی بر اهمیت بی‌بدیل خلیج فارس و تنگه هرمز در تأمین انرژی کشورهای شرق آسیا است (احمدی موسوی، ۱۳۸۵: ۴۱۱).

نمونه دیگر کشور هند است، هند با توجه به گستره جغرافیای و جمعیت انبوهش، ششمین بازار مصرف انرژی جهان به شمار می‌رود. هند در سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۹۸ میلادی، به گونه‌ای میانگین سالانه ۶/۵٪ رشد اقتصادی داشته است و پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۱۰ این روند کمابیش حفظ شود و دست‌کم در سطح ۵/۴٪ باقی بماند. بنابراین، با توجه به چشم‌انداز مطلوب رشد اقتصادی هند، افزایش مصرف انرژی این کشور دور از انتظار نیست. مصرف گاز طبیعی هند نسبت به سوخت‌های دیگر در سال‌های اخیر افزایش یافته است. مصرف گاز طبیعی از ۰/۶ تریلیون فوت مکعب در سال ۱۹۹۵ به ۰/۸ تریلیون فوت مکعب در سال ۱۹۹۹ رسید و پیش‌بینی می‌شود تا ۱/۳

تریلیون متر مکعب در سال ۲۰۰۵ و ۱/۸ در سال ۲۰۱۰ برسد (ویسی، ۱۳۸۸: ۱۱۰). در واقع بازارهای مصرف هند، یکی از سریع‌ترین بازارهای رو به رشد تقاضا برای تولیدات انرژی در جهان پیش‌بینی می‌شود. نیاز فزاینده به منابع انرژی در هند ناشی از صنعت‌گرایی و شهرنشینی شتاب‌دار است. مصرف هم اکنون در هند رقمی معادل ۱۱۵۰۳۵ مگاوات و تا سال ۲۰۱۵ جهش اقتصادی هند به ۲۵۰ هزار مگاوات خواهد رسید. همچون واردات نفت این کشور تا سال ۲۰۱۳ به رقمی بین ۶۵ تا ۹۰٪ بالغ خواهد شد بنابراین بایستی گفت ماتریس انرژی هند همراه با تغییرات اساسی و تحرک اقتصادی کشور با رشد سریعی همراه بوده است و موازی با این مسئله این امنیت انرژی برای هند در آینده نزدیک یک دغدغه مهم دانسته شده است (سجادپور، صادقی، ۱۳۸۸، ۷۱-۷۲). بنابراین رشد فزاینده مصرف گاز در جهان و به‌خصوص کشورهای جنوب و جنوب شرق و شرق آسیا، مرکزیت انرژی خلیج فارس به عنوان کانون مناسبات ژئواکونومی و ژئوپلیتیکی جهانی افزایش یافته است (ویسی، ۱۳۸۸: ۱۱۶). بنابراین می‌توان گفت تنگه هرمز برای کشورهای جنوب شرق آسیا به یک دغدغه روزافزون تبدیل شده است.

۳) تنگه هرمز و اقتصاد کشورهای اروپایی

بر اساس برآوردهای انجام‌گرفته رشد وابستگی اتحادیه اروپا به واردات انرژی در حدود سال ۲۰۳۰ به ۷۰٪ خواهد رسید، همچنین بر اساس پیش‌بینی آژانس بین‌المللی انرژی، مصرف گاز طبیعی اروپا از ۵۴۱ میلیارد متر مکعب در سال ۲۰۰۶، با رشد سالانه‌ای معادل یک درصد، به ۶۹۴ میلیارد مترمکعب در سال ۲۰۳۰ افزایش خواهد یافت (بهریزی‌فر، ۱۳۹۰: ۷۷). طبق برآوردهای انجام‌گرفته واردات نفت اروپا از خلیج فارس طی بیست سال آینده به بیش از ۲۵٪ خواهد رسید. در واقع اتحادیه اروپا یکی از مصرف‌کنندگان انرژی (نفت و گاز) در جهان است؛ برای مثال طبق برآوردهای انجام گرفته مصارف مسکونی، ۴۱/۶ درصد از تقاضای گاز را در اروپا تشکیل می‌دهد. شبکه‌های توزیع گاز طبیعی از دلایل اولیه افزایش تقاضای گاز طبیعی هستند. تقریباً ۱۶٪ از واردات انرژی بازار جهانی انرژی را به خود اختصاص داده است به‌طور کلی انتظار می‌رود تقاضا برای انرژی در اروپا ۰/۷ در سال به واسطه افزایش مصرف انرژی در ازاء هر سال افزایش داشته باشد و از ۱/۴۵۷ MtOe^1 در سال ۲۰۰۰ به ۱/۸۱۱ MtOe در ۲۰۳۰ برسد (moradi, 2006). برای مثال در سال ۲۰۰۹ اتحادیه اروپا به ۵۰٪ واردات انرژی جهان نیازمند بود. ۲۷ عضو اتحادیه اروپایی در حدود ۱۷٪ کل انرژی مصرفی جهان را مصرف می‌کنند؛ همچنین بر اساس پیش‌بینی‌های مندرج در سند

۱ - معادل یک میلیون تن نفت

سبز کمیسیون اروپا مصوب سال ۲۰۰۶، تا سال ۲۰۳۰ نیاز وارداتی اتحادیه اروپا به انرژی فسیلی از ۵۰٪ به ۷۰٪ افزایش پیدا می‌کند بدین ترتیب نیازمندی شدید، در کنار رشد تقاضای انرژی در مناطق مختلف جهان، اتحادیه اروپا را از درون و بیرون با سایر رقبای مصرف‌کننده انرژی، پیرامون حفظ منابع موجود تأمین‌کننده انرژی و نیز دستیابی به تأمین‌کنندگان جدید واداشته است (مهدیان و ترکاشوند، ۱۳۸۹: ۸۹-۹۱). افزایش فزاینده نیاز اتحادیه اروپا به انرژی و مشکلات ایجاد شده در روابط انرژی روسیه با اتحادیه در سال‌های اخیر، لزوم تنوع‌بخشی به منابع تأمین انرژی را مورد توجه تصمیم‌گیران قرار داده است. از این‌رو هرگونه اختلال در صدور انرژی از منطقه خلیج فارس به اروپا پیامدها و واکنشهایی را در پی خواهد داشت.

ب) پیامدهای تهدید به انسداد تنگه هرمز، در حوزه مصرف و قیمت انرژی

۱) تصاعد بحران به واسطه افزایش مصرف انرژی جهانی

یکی از تحولات عمده در عصر ژئواکونومی و ژئوپلیتیک انرژی جهان، شتاب‌گرفتن مصرف جهانی نفت به‌ویژه در کشورهای توسعه‌یافته و توسعه نیافته است. برای مثال برآوردها حاکی از آن است که تقاضا برای نفت در جهان در حال توسعه سه برابر سریع‌تر از جهان توسعه یافته است و انتظار می‌رود که تقاضا نفت از ۸۵/۶ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۸، به ۱۰۵/۶ میلیون بشکه در روز تا سال ۲۰۳۰، افزایش یابد (OPEC, WORLD OIL OUTLOOK, 2009). بر طبق برآوردهای دبیرخانه اوپک، تقاضای جهانی نفت از سال ۲۰۱۰ تا سال ۲۰۲۰، سالیانه به‌طور متوسط از رشد ۱/۱ میلیون بشکه در روز برخوردار خواهد بود و از سال ۲۰۲۰ تا سال ۲۰۳۰ این رقم به یک میلیون بشکه در روز خواهد بود (ibid) بر اساس پیش‌بینی آژانس اطلاعات انرژی، طی ۲۰ سال آینده سطح تقاضای جهان برای نفت خام از حدود ۸۶ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۶ به ۱۲۰ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت.

در کنار این مسئله هرگونه بی‌ثباتی سیاسی در مناطق نفت‌خیز با قطع جریان تولید و توزیع نفت موجب اختلال گسترده در بازار نفت و بروز بحران‌های اقتصادی بین‌المللی می‌شود. این امر در مورد کشورهای حوزه خلیج فارس بسیار نگران‌کننده‌تر می‌باشد. زیرا که متجاوز از ۶۰٪ ذخائر نفت جهان در منطقه خلیج فارس قرار دارد و ثبات سیاسی این منطقه، به ویژه امنیت تنگه هرمز دارای اهمیت حیاتی است. مصرف انرژی جهان در سال ۲۰۰۸ در حدود ۸۴/۵ میلیون بشکه در روز بود که در این میان آمریکا ۲۲/۵٪ و چین ۹/۶٪ آن را به خود اختصاص داده بودند. اداره اطلاعات انرژی ایالات متحده پیش‌بینی کرده است که مصرف انرژی کشورهای در حال توسعه تا سال ۲۰۲۵ دو برابر خواهد شد. بر اساس این پیش‌بینی، سهم آسیا و کشورهای در حال توسعه در این افزایش

مصرف ۶۹٪ خواهد بود در همین رابطه وابستگی اتحادیه اروپا به انرژی وارداتی نیز ۵۰٪ ارزیابی شده است. همچنین بر اساس یکی از پیش‌بینی‌هایی که در زمینه مصرف انرژی و تقاضا برای نفت جهان به عمل آمده است، مجموع تقاضا برای نفت در روسیه و کشورهای در حال توسعه، از حدود ۴۴ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۵۲٪ در سال ۲۰۲۰ افزایش خواهد یافت (اکبریان، ۱۳۸۲: ۱۲۰). بر اساس ارزیابی‌های انجام شده در سال ۲۰۲۰، میزان نیاز به انرژی در مقایسه با سال ۱۹۹۷، ۵۷ درصد افزایش خواهد یافت و نفت همچنان مهمترین منبع انرژی باقی خواهد ماند (تخشید، متین، ۱۳۹۰: ۲۲۶).

۲) افزایش قیمت انرژی

هرگونه تهدید و اغتشاش در نتیجه بروز یک جنگ محتمل در تنگه هرمز موجبات نوسان قیمت انرژی در جهان خواهد شد؛ برای مثال نوسان قیمت انرژی از ۱۰ دلار تا ۱۵۰ دلار در سال‌های ۹۸ تا ۲۰۰۸ و ایجاد تقاضا بالفعل انرژی توسط کشورهای در حال توسعه نظیر هند و چین که منجر به ایجاد بازاری ۲ میلیارد نفری از مصرف‌کنندگان گردیده است (ستاری، عاشوری، معصومی، ۱۳۸۸: ۴۴۷). در راستای پیامدهای انسداد هرمز رویترز طی تحلیلی درباره نقش و جایگاه استراتژیک تنگه هرمز در بازار جهانی انرژی نوشت: هرگونه درگیری نظامی در تنگه هرمز بازار جهانی نفت را به شدت متأثر خواهد کرد. همچنین موسسه استانداردپورز آمریکا پیش‌بینی کرد: درگیری نظامی در تنگه هرمز قیمت نفت را به بیش از ۲۵۰ دلار در هر بشکه خواهد رسانید (فتحی، نوشهر، ۱۳۸۸: ۸۴۳-۸۴۴). هرچند که اقدام به تهدید به بستن این تنگه که گلوگاه کشتی‌های حامل نفت از خلیج فارس است می‌تواند عامل بازدارنده‌ای در مقابل تهدید دیگر کشورها باشد. با این وجود این اقدام با توجه به شرایط اقتصادی کنونی جهان که به تازگی در حال خروج از یک بحران بزرگ، پس از بحران بزرگ^۱ سال ۱۹۲۹ است، می‌تواند تأثیر بسیاری بر روی قیمت نفت در سطح جهانی داشته باشد. بر اساس پیش‌بینی انجام گرفته توسط استراتژیست‌ها بستن تنگه هرمز تأثیر مخربی بر هژمونی اقتصاد آمریکا در سطح بین‌الملل دارند و شاید به همین دلیل باشد که تحلیل‌گران ژئوپولیتیکی در استراتفور^۲ معتقدند آمریکا مجبور به واکنش خشونت‌آمیز نسبت به هرگونه تلاش برای بستن تنگه هرمز خواهد بود.

1- Depression Great

2 - Stratfor

پ) اهداف ژئواستراتژیک امریکا در خلیج فارس و تنگه هرمز

۱- تامین امنیت ملی و امنیت انرژی

نیاز روزافزون امریکا به منابع انرژی در استراتژی امنیت ملی آن کشور، جایگاه ویژه‌ای یافته است. برای مثال افزایش بهای بنزین پس از توفان کاترینا و توفان ریتا، آسیب‌پذیری امریکا را در برابر نوسانات عرضه منابع انرژی روشن‌تر ساخت؛ در همین راستا در استراتژی امنیت ملی امریکا در سال ۲۰۰۲ مسائل اقتصادی مورد تأکید بیشتر قرار گرفت (کولایی، ۱۳۸۹: ۷۸). همچنین در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ مصرف انرژی این کشور ۶۰ درصد افزایش یافت (تخشید و متین، ۱۳۹۰: ۲۲۵). در زمینه اهمیت امنیت انرژی به ویژه نفت برای امریکا در دسامبر ۱۹۴۳ هارولد ایکنز وزیر کشور و هماهنگ‌کننده اصلی امور نفت در امریکا طی مقاله‌ای خود هشدار می‌دهد که ما نفتمان را از دست می‌دهیم و اضافه می‌کند که اگر یک جنگ جهانی سوم نیز در پیش باشد، آن وقت دیگر باید با نفت دیگران بجنگیم، چرا که دیگر، نفتی در اختیار ایالات متحده نخواهد بود. حتی چند سال پیش نیز زلمای خلیل‌زاد از تئوری‌پردازان سیاست خارجی امریکا در کتاب *استراتژی/ امریکا می‌نویسد: دسترسی به مقادیر کافی نفت خاورمیانه و به قیمت‌های مناسب بدون شک از منافع حیاتی (آمریکا) محسوب خواهد شد* (شیرازی، آخوندزاده و مهریزی، ۱۳۸۷: ۱۹۲-۱۹۴). جان اس. هرینگ وزیر انرژی وقت امریکا نیز در گزارشی به جورج بوش پدر، امنیت ملی را به میزان زیادی در گرو امنیت انرژی واردشده به امریکا دانست. امریکا بزرگترین واردکننده نفت در دنیاست. لذا مداخله در نحوه قیمت‌گذاری و نیز میزان عرضه آن برای امنیت ملی امریکا اهمیت فراوان دارد تا آنجا که جیمی کارتر در ژانویه ۱۹۸۰ اعلام کرد هرگونه تلاش یک کشور متخاصم برای ممانعت از جریان نفت خلیج فارس به غرب تهدیدی علیه «منافع حیاتی» امریکا قلمداد می‌شود (اخباری، عبدی، هشی، ۱۳۹۰: ۹۸).

بنابراین برای ایالات متحده امنیت انرژی حکم حیات را دارد و در این میان امریکا از هر اقدامی در جهت رسیدن به مناطق مهم ژئواکونومی از جمله خلیج فارس بهره خواهد گرفت. در واقع ایالات متحده طی دو دهه گذشته به طور فزاینده‌ای واردات نفت خود را افزایش داده است. این واردات در سال ۱۹۷۷ تقریباً ۶/۳۶٪ کل مصرف انرژی در این کشور بود که در سال ۱۹۷۷ تقریباً به ۴۹/۳٪ افزایش پیدا کرد. همین وابستگی این کشور به نفت وارداتی بود که آن کشور را در برابر سه جهش بهای نفت آسیب‌پذیر ساخت. پس از جنگ سال ۱۹۷۷ اعراب و اسرائیل، امریکا مورد تحریم نفتی قرار گرفت. به هم خوردن نظم سیاسی منطقه به تبع انقلاب اسلامی در ایران، بحران نفتی دیگری را در طی سال ۱۹۷۹ به وجود آورد. سرانجام، در اثر تجاوز عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ به مدت

نسبتاً کوتاهی تولید این دو کشور متوقف شد. اتفاقات سه‌گانه فوق، علاوه بر کاهش عرضه نفت، تأثیر منفی بر اقتصاد آمریکا بر جای گذاشت (عطائی و اقارب پرست، ۱۳۸۵: ۱۲۱-۱۲۲).

در راستای همین تأمین نیازمندی‌های بیشتر به انرژی بود که جورج بوش روند جهانی‌سازی مبتنی بر سیاست کارتر را به یکی از اصلی‌ترین اهداف سیاست خارجی آمریکا در خلیج فارس اعلام کرد. سیاست ملی انرژی بوش — که به گزارش چنی^۱ مشهور است — در هفدهم ماه مه سال ۲۰۰۱ انتشار یافت. مطابق گزارش چنی، دولت آمریکا مجبور بود جهت پاسخ‌گویی به نیاز شدیداً روبه‌رشد داخلی به انرژی پایه، واردات نفت خود را تا حد زیادی افزایش دهد. این گزارش توصیه می‌کرد از آنجا که تولید داخلی نفت آمریکا در طولانی‌مدت با کاهش مواجه خواهد شد لذا پیگیری منابع خارجی دیگر باید «اهمیت ویژه‌ای در تجارت و سیاست خارجی ایالات متحده داشته باشد». این به معنای وارد کردن بیشتر نفت از خلیج فارس بود (کایر و پاشازاده، ۱۳۸۴: ۷۵). به‌طور خلاصه، به نظر می‌رسد تلاش‌های واشینگتن برای کاهش عطش فزاینده مصرف‌کنندگان آمریکایی برای مصرفی نفت موفق نبوده است. در عوض، شکاف بین تولید و مصرف، تا آینده قابل پیش‌بینی همچنان عمیق‌تر خواهد شد در بیست سال آینده، مصرف نفت آمریکا افزایش خواهد یافت در حالی که تولید آن کاهش خواهد یافت و این شکاف بایستی به‌وسیله نفت وارداتی پاسخ داده شود. به‌طور کلی ایالات متحده آمریکا، به‌عنوان بزرگترین مصرف‌کننده و واردکننده و نیز دومین تولیدکننده نفت خام جهان و به عنوان بزرگترین اقتصاد ملی جهان با بیش از ۱۰ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی بزرگترین بازیگر عرصه انرژی جهان به‌شمار می‌رود. بنابراین سیاست‌ها و اقدامات این ابرقدرت اقتصادی جهان، تأثیرات قابل توجهی بر بازارهای جهانی انرژی و نیز تولیدکنندگان مصرف‌کنندگان عمده انرژی جهان بر جای خواهد گذاشت.

۲) تداوم هژمونی سیاسی - اقتصادی در سطح جهانی

نظریه ثبات مبتنی بر سیطره را نخستین بار چارلز کیندلبرگر در سال ۱۹۷۳ مطرح کرد. کیندلبرگر تصریح می‌کند، برای برقراری ثبات در جهان، باید فقط و فقط یک ثبات‌دهنده وجود داشته باشد. او بر این باور است که اگر تنها یک دولت هژمونی وجود داشته باشد، نظام بین‌الملل از ثبات و نظم برخوردار خواهد بود؛ به شرطی که این هژمونی توان و اراده لازم و کافی را برای حفظ ثبات بین‌المللی داشته باشد (تخسید و متین، ۲۰۰۸: ۱۳۹۰) و چنین قدرتی باید هزینه‌های حفظ ثبات بین‌المللی و کالاهای عمومی ضروری برای تداوم این ثبات (به ویژه در زمان بحران) را تأمین کند و توانایی‌های زیر را داشته باشد:

1. Cheney Report

- ۱- بر مواد خام کنترل داشته باشد؛
- ۲- بر بازار (به ویژه از نظر واردات) کنترل داشته باشد؛
- ۳- بر منابع سرمایه کنترل داشته باشد؛
- ۴- بر کالاهایی که ارزش افزوده زیادی دارند، کنترل داشته باشد؛
- ۵- جهان‌بینی مردم‌پسندی (مانند حقوق بشر و دموکراسی) داشته باشد؛
- ۶- بر تسلیحات نظامی هسته‌ای کنترل داشته باشد؛
- ۷- قادر و مایل به رهبری باشد؛
- ۸- اقتصاد لیبرال را ترویج داده و از سیاست‌های اقتصادی حمایتی و تعرفه‌های پیشگیری کند؛
- ۹- بر بازار سهام و نرخ ارز کنترل داشته باشد.

در واقع دسترسی آسان و بدون احتمال خطر به منابع نفت و گاز، تنوع جغرافیایی منابع انرژی و مسیر انتقال و وجود ثبات سیاسی در مناطق دارای منابع نفت و گاز و کنترل منابع و مسیرهای انتقال انرژی در راستای کنترل رقابت جهانی از اهداف دائمی آمریکا است (اخباری، عبدی و هشی، ۱۳۹۰: ۹۳). و در همین ارتباط بود که مایکل کلر نویسنده کتاب جنگ بر سر منابع می‌گوید: «هدف از کنترل عراق، تسلط بر منابع نفت آن به عنوان یک اهرم قدرت است و نه یک منبع سوخت. تسلط بر منطقه خلیج فارس به معنای داشتن کنترل اروپا، ژاپن و چین است. این کار به ما قدرت کنترل باز و بستن شیر نفت را خواهد داد» (دریغوس، ۲۰۰۳). در واقع نفت خلیج فارس ارتباط مستقیمی با هژمونی سیاسی- اقتصادی آمریکا در جهان دارد. این کشور برای گسترش نفوذ سیاسی خود در جهان صنعتی و گروه هفت، نیازمند آن است که همچنان کنترل راه‌های انتقال نفت و تأمین امنیت آن را به عهده داشته باشد. تسلط بر نفت خلیج فارس به معنای تحت کنترل درآوردن اقتصاد جهانی و اعمال نفوذ بر اقتصاد کشورهای رقیب است. چین، ژاپن، اتحادیه اروپا، هند و روسیه در مقام رقیب‌های اقتصادی، علمی و صنعتی آمریکا، در سیاست‌های کلان واشنگتن در اولویت قرار دارند. در این چارچوب رقابت آمریکا و قدرت‌های بزرگ برای تسلط بر منابع نفتی خلیج فارس بیش از گذشته شدت می‌یابد. به همین دلیل کیسینجر در سال ۲۰۰۵ گفت: رقابت بر سر منابع هیدروکربن، متحمل‌ترین دلیل مناقشه بین‌المللی در سال‌های آینده خواهد بود. از طرف دیگر در استراتژی ژئوپلیتیک پسا جنگ سرد، ایالات متحده، مدعی رهبری نظام بین‌المللی است و به نحوی متناقض، روند نیازها و وابستگی آمریکا به نفت وارداتی، به ویژه نفت منطقه خلیج فارس، در حال افزایش است که آینده ناخوشایندی را برای صنعت نفت آن کشور تصویر می‌کند. به علاوه، از دیدگاه آمریکا، همواره خطرهایی ثبات و امنیت منطقه را تهدید می‌کند. در مجموع، جریان مطمئن و مداوم صدور نفت خلیج فارس به سوی کشورهای صنعتی غرب، مورد تهدیدهای جدی

است. این در حالی است که جدا از آمریکا، برخی از کشورهای صنعتی اروپا (نظیر فرانسه، آلمان و ایتالیا)، رقیب‌های سیاسی-اقتصادی آمریکا، به میزان حداقل ۹۰٪ به نفت وارداتی- و بیش‌تر از خلیج فارس- وابسته‌اند (اسدی، ۱۳۸۱: ۵۶۳). بنابراین می‌توان گفت برای ایالات متحده انرژی حکم حیات را دارد و در این میان آمریکا از هر اقدامی در جهت رسیدن به مناطق مهم ژئواکونومی از جمله خلیج فارس بهره خواهد گرفت. به طور کلی دغدغه آمریکا در بخش اقتصادی در آغاز قرن بیست و یکم آن‌طور که از استراتژی‌های امنیت ملی کشور بر می‌آید عبارتند از: ۱- حضور قدرت‌های اقتصادی جدید در بازارهای جهانی؛ ۲- شدت یافتن رقابت قدرت‌های اقتصادی متحد؛ ۳- از دست رفتن مناطق تأمین‌کننده مواد خام معدنی در جهان ۴- از دست رفتن کنترل بر منابع نفت و گاز جهان ۴- کاهش سهم تجاری آمریکا در تجارت جهانی؛ ۵- مسئله تأمین انرژی آمریکا (الهی، ۱۳۸۸: ۳۷۱). از این‌رو هدف اولیه آمریکا از حضور در منطقه خلیج فارس، حفظ ثبات بازار جهانی نفت است. در واقع آمریکایی‌ها تلاش می‌کنند این ادعا را به مردم جهان القا کنند که تنها کسانی هستند که می‌توانند امنیت را در دنیا برقرار کنند. تا آنجا که بیشتر تئوریسین‌ها و استراتژیست‌های آمریکا به‌خوبی دریافته‌اند که در توازن قدرت‌های آینده برتری از آن قدرتی خواهد بود که بر مناطق ژئواکونومیک انرژی تسلط داشته باشد. بنابراین در زمینه اعمال این استراتژی بود که آمریکا از آغاز بحران کویت استفاده کرد و نیروهای خود را وارد منطقه خلیج فارس مستقر کرد. اهداف آمریکا در این زمینه عبارتند بودند از: ۱- تضمین دسترسی بلند مدت خود به نفت ۲- کنترل قیمت نفت ۳- در اختیار گرفتن نبض اقتصادی اروپا و ژاپن.

این عمل آمریکا در خلیج فارس یادآور نظریه رابرت کوهن است. کوهن در چارچوب نظریه ثبات مبتنی بر سیطره، هژمونی ایالات متحده را مبتنی بر سه عنصر اساسی می‌داند: (تخشید و متین، ۱۳۹۰: ۲۰۹).

۱- دسترسی به نفت ارزان با قیمت منطقی

۲- نظام مالی بین‌المللی با ثبات

۳- بازار آزاد برای تجارت گسترده کالاها

بنابراین وجود ذخایر عظیم نفت و گاز در خلیج فارس و موقعیت تنگه هرمز به عنوان تنها معبر ورودی و خروجی آن، به‌ویژه نقش آن در عبور و مرور مطمئن و مداوم نفت به وسیله نفت‌کش‌ها، اهمیت استراتژیک تنگه هرمز و خلیج فارس را برای آمریکا بیش از پیش کرده است. تا آنجا که دیوید نیوسام معاون سیاسی پیشین وزارت خارجه آمریکا در باره اهمیت خلیج فارس از نظر اقتصادی و استراتژیک برای آمریکا گفت: «اگر جهان دایره‌ای باشد و بخواهیم که مرکز آن را بیابیم،

به خوبی می توان توجیه کرد که این مرکز، خلیج فارس است. برای ثبات و سلامت اقتصادی جهان، امروزه جایی به اهمیت خلیج فارس وجود ندارند.

به طور کلی با بررسی عناصر سیاست ملی انرژی ایالات متحده نشان می توان فهمید که این کشور در آستانه قرن بیستم، هم در بعد داخلی و هم در بعد بین المللی در یک وضعیت بالقوه بحرانی از حیث تأمین انرژی به سر می برد. علی رغم تلاش های ایالات متحده برای افزایش تولید نفت و تأمین انرژی از نیمکره غربی و افزایش استفاده از انرژی های جایگزین و تجدیدپذیر، امریکا تا آینده قابل پیش بینی همچنان به سوخت های فسیلی نفت وابسته خواهد بود. همین امر موضوع تأمین امنیت انرژی و نفت و به تبع آن خلیج فارس را در مرکز استراتژی امنیت ملی ایالات متحده قرار داده است. می توان گفت امنیت داخلی و خارجی، قدرت و پرستیژ و هژمونی اقتصاد آمریکا به نفت خلیج فارس وابسته است، در واقع موقعیت ژئواکونومیک خلیج فارس موجب شد که این منطقه از یک «منطقه مهم» برای نظام بین الملل و ایالات متحده، به یک «منطقه منافع حیاتی» تبدیل شود.

ت) محاصره اقتصادی - نظامی ایران

منافع دولت ها به دلایلی مختلف گاهی با یکدیگر متفاوت و متباین می شود و موجب بروز اختلاف و کشمکش^۱ بین آنها می شود در این راستا پیدایش یک تحول عظیم در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) یعنی انقلاب اسلامی، موجب یک سری تغییرات اساسی در منطقه ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک خلیج فارس شد. به خاطر ماهیت ضدسلطه انقلاب اسلامی، رویکرد غرب و مهمتر از همه ایالات متحده نسبت به انقلاب ستیزجویانه شد. تا آنجا که در آن زمان کارتر در چهاردهم نوامبر سال ۱۹۷۹ بر اساس دستور اجرایی ۱۲۱۷۰، تمام دارایی های ایران در آمریکا را مسدود کرد که تقریباً بالغ بر دوازده میلیارد دلار می شد. بر اساس مصوبه پنجم اوت، شرکت های غیرآمریکایی که در بخش نفت و گاز ایران بیش از چهل میلیون دلار سرمایه گذاری می کردند مورد تحریم و مجازات اقتصادی آمریکا قرار می گرفتند (ستوده، ۱۳۸۶: ۲۱۶). این سیاست تحریم اقتصادی ایران که از زمان کارتر شروع شد تا دوران زمان بوش پسر نیز که تلاش کرد محدودیت هایی را برای اقتصاد ایران در عرصه داخلی به ویژه در زمینه اقتصادی، تجاری و درآمدهای نفتی اعمال کند ادامه داشت. به طور کلی هدف از ایجاد این فشارها عبارت بودند از:

- ۱- تلاش برای تضعیف فرصت ها و موقعیت ژئوپلیتیک ایران در انتقال نفت و گاز، به ویژه در آسیای میانه
- ۲- ایجاد نوسازی در قیمت نفت و فعالیت های اقتصادی - تجاری ایران در این

1- Dispute and conflict

زمینه ۳- ایجاد محدودیت در روابط ایران با سازمان‌های تجارت جهانی ۴- ممانعت از پیوستن به سازمان تجارت جهانی و ایجاد مانع در گرفتن تسهیلات از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول. در ارتباط با این اهداف جیمز بیل این سیاست‌ها را راهبرد پیگیر آمریکا نامید و گفت که فشار بر ایران برای نیل به این هدف است که این کشور از لحاظ سیاسی و بین‌المللی منزوی و از نظر اقتصادی به زانو در آید. به لحاظ اقتصادی، تحریم بین‌المللی یک شاخص منفی قلمداد می‌شود و اگر اقتصاد ایران از لحاظ شاخصه‌های وضعیت مطلوبی نداشته باشد این امر در بلند مدت دارای آثار امنیتی زیادی در سطح داخلی و خارجی خواهد بود (خادمی، ۱۳۸۴: ۲۰۶)؛ اما بایستی اشاره کرد که تعدادی از محققان و مقامات سیاسی سابق آمریکا نظیر گری سیک، شیرین هانتر، برژنسکی، اسکوکرافت و ریچارد مورفی از سیاست تحریم انتقاد کرده و خواهان سیاست گفتگو با ایران هستند. از دیدگاه این افراد ایران قدرتمندتر می‌تواند به سود آمریکا و ایران باشد (ستوده، ۱۳۸۶: ۲۰۶).

در سال‌های اخیر یعنی در دوره زمامداری اوباما، چالش ایران و آمریکا وارد مرحله جدیدی شد که تشدید اقدامات و تهدیدات و اخیراً طرح مسأله «سلاح هسته‌ای و کشتار جمعی» بر چالش‌های قبلی افزود و جنجال‌آفرینی‌ها، اغتشاشات، هرج و مرج برای تکمیل و تأثیرگذاری بیشتر تهدیدات امنیتی سازماندهی و اجرا شد، اما نتیجه‌چندانی برای آمریکا نداشت. در امتداد فشارهای مذکور در چند هفته اخیر اوباما مسئله اعمال تحریم‌های جدید در بخش خرید نفت ایران توسط اتحادیه اروپا در پیش گرفت که با واکنش تهدید آمیز ایران مبنی بر انسداد تنگه هرمز مواجه شد. هرچند که موسسه استراتفور بر این باور است که در نهایت استراتژی ایران در تهدید به بستن این تنگه از عملیاتی کردن آن دارای ارجحیت بالاتری است، اما با این حال اذعان می‌دارد که ممکن است ایران در صورت تهدیدشدن دست به انجام چنین کاری بزند: «به‌رغم استمرار بازی جنگ ایران که هدف آن بهبود توانمندی‌های بازدارندگی و مبارزاتی آن است، محدودیت‌های موجود در خصوص تهدیدات ایران برای بستن تنگه هرمز، تغییری نکرده است. اما به نظر می‌رسد استراتژی تهدید بستن تنگه هرمز به بستن واقعی آن ارجحیت دارد. با این حال، هرچند این تهدید بیشتر لفظی می‌باشد؛ اما ایران تمایل خود را برای بستن این تنگه در صورت قرار گرفتن در وضعیت بسیار سخت و یا مورد حمله قرار گرفتن، نشان داده است (موسسه استراتفور، ۱۳۹۳).

در واکنش به اظهارات مقامات ایرانی، سخنگوی ناوگان پنجم نیروی دریایی آمریکا، مستقر در بحرین هشدار داد که مسدود شدن تنگه هرمز غیرقابل تحمل است. کارشناسان نظامی هم بر این باورند که حتی اگر ارتش آمریکا بتواند ایران را در اجرای طرحش برای بستن تنگه هرمز ناکام بگذارد، باز هم تنش و بحران در منطقه تداوم خواهد داشت و قیمت نفت برای مدت طولانی

افزایش خواهد یافت. این مسئله باعث از بین رفتن چشم‌اندازها در مورد بهبود وضعیت اقتصادی آمریکا خواهد شد و نکته حائز اهمیت این است که طبق بررسی‌های به عمل آمده بین این شوک‌های نفتی و بحرانهای کلان اقتصادی مانند افزایش نرخ بیکاری و کاهش نرخ رشد تولید ناخالص ملی رابطه‌ای مستقیمی وجود دارد (جودت و مشکینی، ۱۳۸۰: ۱۷۰). آمریکا در روند کنونی ضمن جلوگیری از بهبود روابط ایران با کشورهای عربی که برای توسعه اقتصادی ایران و تأمین منافع ملی حیاتی است و با گسترش جو بی‌اعتمادی بین این کشورها زمینه را برای تداوم حضور نظامی خود در منطقه مطلوب نگه می‌دارد. افزون بر این در آغاز قرن بیست و یکم، به لحاظ امنیتی، ایران به نوعی در محاصره به سر می‌برد. نیروهای آمریکایی (ناتو) از چهارطرف و به طور مستقیم هم‌مرز و هم‌جوار با ایران هستند و اگر ایران با غرب و ایالات متحده در حال تنش دائم به سر ببرد، به لحاظ امنیتی در مخاطره خواهد بود» (سلیمی، ۱۳۸۲: ۲۲).

در روزهای اخیر وزارت دفاع آمریکا در واکنش به انسداد احتمالی تنگه هرمز توسط ایران ۱۰۰ میلیون دلار بودجه اضافی درخواست کرده است؛ چرا که آمریکا سیاست‌های اخیر ایران مبنی بر بستن تنگه هرمز را یک از مهمترین تهدیدات عمده نسبت به منافع حیاتی خود قلمداد کرده است. در این راستا آنها درصدد کشاندن ناتو به حوزهای پیرامونی ایران به بهانه امنیت انرژی هستند. مقامات آمریکایی معتقدند که ناتو می‌تواند از ابزارهای مناسب در سطح بین‌الملل برای جلوگیری از اختلال عمده جریان انرژی و همچنین ایجاد بستری مناسب برای توسعه زیر ساخت‌های انرژی در کشورهای مواجه با ناآرامی، امنیت خطوط لوله و همچنین تضمین حمل و نقل نفت خام و ال. ان. جی می‌باشد (مهدیان و ترکاشوند، ۱۳۸۹: ۱۳۰).

در ارتباط با احتمال بروز یک جنگ بین ایران و آمریکا بایستی گفت دلایلی وجود دارد که امکان بروز جنگ را غیرمحتمل خواهد کرد. چرا که اولاً بین نخبگان آمریکا، به‌خصوص پس از ۱۱ سپتامبر اختلاف به‌وجود آمده است که توسل به جنگ چقدر می‌تواند به تثبیت جایگاه ابرقدرت هژمون کمک کند؟ ثانیاً تجربه تاریخی حاکی از افول قدرتهای بزرگ در اثر جنگ بوده است؛ به گونه‌ای که در آغاز قرن بیستم پنج قدرت بزرگ فرانسه، انگلیس، سوئیس، آلمان و آمریکا وجود داشت و چهار مورد اول آن در آغاز قرن ۲۱ موقعیت خود را از دست داده‌اند و هیچ کشوری با جنگ نمی‌تواند اهداف و جایگاه خود را تثبیت کند (شفیعی‌فر، ۱۳۸۱: ۲۰۰) در هر صورت موضوع حمله به ایران به دو صورت توسط صاحب‌نظران غربی و آمریکایی ظرف یک سال اخیر مطرح شده است که شامل:

الف) حمله نظامی تمام‌عیار به ایران و اشغال خاک ایران، که بر اساس تجربه عراق حمله تمام عیار دشمنان نظام جمهوری اسلامی میسر نیست.

ب) حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران که از یک طرف دیگر با توجه به اثبات حقانیت برنامه‌های هسته‌ای صلح‌آمیز ایران، و از یک طرف دیگر پیامدهای دهشناکی که جنگ برای امنیت انرژی در خلیج فارس به بار خواهد آورد، میسر نیست. واقعیت این است که استفاده از نیروهای نظامی آمریکا در جریان حمایت از منابع نفتی در خلیج فارس و تنگه هرمز سه واقعیت را بازگو می‌کند: ۱- وابستگی روزافزون آمریکا به نفت وارداتی؛ ۲- تغییر جهانی تولید نفت از کشورهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه ۳- نظامی‌گری رو به رشد در روند تأمین انرژی مورد نیاز ایالات متحده که از منابع خارجی تهیه می‌شود (کلر، ۱۳۸۳: ۱۲۶-۱۲۷).

هندرسون در مقاله‌ای با عنوان «ایران، نفت و غرب» نوشته است: آیا می‌توان بدون وارد آمدن ضرباتی جدی به اقتصاد و امنیت بین‌المللی به دومین تولیدکننده بزرگ نفت اوپک و دومین دارنده ذخایر گاز طبیعی جهان حمله کرد؟ چه کسی می‌تواند تضمین کند که در صورت حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران غرب بتواند نیاز خود به انرژی را به آسودگی از تنگه هرمز تأمین کند. این گفته عمق اهمیت جایگاه ایران در نظریات ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک را نشان می‌دهد که عمده‌تاً ناشی از این واقعیت است که این کشور، از طریق خلیج فارس و دریای عمان، به دریای آزاد راه دارد و دارای موقعیت گذرگاهی است؛ بنابراین در صورت هرگونه حمله نظامی به ایران امنیت انرژی و به تبع آن امنیت ملی آمریکا با خطری فوری و جدی روبه‌رو خواهد شد.

نتیجه‌گیری

بیش از ۸۰٪ ذخائر اثبات‌شده نفت جهان در مناطقی قرار دارند که در معرض ریسک هستند، حفاظت از مناطق مهم تولید و انتقال انرژی به‌ویژه خلیج فارس و تنگه هرمز برای بیشتر کشورهای مصرف‌کننده و تولیدکننده انرژی به ویژه برای آمریکا به یک دغدغه جهانی تبدیل شده است. در این راستا تهدید به انسداد تنگه هرمز عواقب وخیمی برای آینده امنیت انرژی در منطقه و جهان ایجاد خواهد کرد. و به همین دلیل است که در چند ماه اخیر مسئله امنیت انرژی دوباره به مهمترین مسائل در عرصه مناسبات سیاست بین‌الملل تبدیل شد است.

آمریکا در صدد بر آمده است تا در راه تداوم هژمونی خود بر جهان، امنیت انرژی در منطقه خلیج فارس را با امنیت ملی خود گره بزند و در این راه از هیچ سیاستی فروگذار نبوده است و در واقع آمریکا در تداوم راهبرد پیشین خود در منطقه این بار در برابر تهدید ایران به انسداد هرمز از خود واکنش نشان داد. به‌طور کلی آمریکا در خلیج فارس و تنگه هرمز سه راهبرد کلی و مکمل هم را دنبال می‌کند؛ یکی تأمین نیازهای داخلی به جهت افزایش مصرف انرژی، دوم تداوم هژمونی خود در سطح جهانی و منطقه‌ای و در نهایت در تنگنا قرار دادن ایران به منظور پایین آوردن جایگاه

ژئوپلیتیک و ژئوکالچر(متأثر از بروز بیداری اسلامی و نقش رو به گسترش ایران در منطقه) در منطقه.

انقلاب‌های اخیر در کشورهای عربی، تداوم فعالیت‌های تروریستی، دخالت‌های قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، حفظ امنیت انرژی و تنش بین ایران و آمریکا از مهمترین مباحث سیاسی - اقتصادی منطقه، در دوران گذار نظام بین‌المللی در خاورمیانه محسوب می‌شود. در این میان، به نظر می‌رسد رویکرد اقتصادی به خاورمیانه(امنیت انرژی) مهمترین وجهی مشترک است که موجب اهمیت موارد فوق‌الذکر در خاورمیانه برای قدرت‌های فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای در این شرایط گذار بین‌المللی شده است. در نتیجه، آمریکا تأمین امنیت انرژی و ثبات منطقه‌ای را محور استراتژی‌های منطقه‌ای خود قرار داده است؛ برای مثال استفاده آمریکا از نیروهای نظامی در جریان حمایت از تجهیزات نفتی در مناطق مهم و عمده بحران‌زده خاورمیانه مبین سه واقعیت است:

۱. وابستگی روزافزون آمریکا به نفت منطقه خلیج فارس؛

۲. تغییر جهانی تولید نفت از کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای در حال توسعه؛

۳. نظامی‌گری رو به رشد در روند تأمین انرژی مورد نیاز ایالات متحده که از منابع خارجی تهیه

می‌شود.

برخی از صاحب‌نظران بر این اعتقادند که نقشه‌های نو محافظه‌کاران از طرح یک خاورمیانه جدید نیز چیزی جز تأمین آینده انرژی برای آمریکا، در منطقه نمی‌باشد.

همچنین، سیاست‌های غرب و در رأس آنها آمریکا در منطقه خاورمیانه و همچنین خلیج فارس به واسطه وجود منابع غنی انرژی و مهم‌تر از آنها ویژگی‌های بارز ژئوپلیتیک این منطقه، ایران را به عنوان کشوری با موقعیت استراتژیک منحصربه‌فرد در شرایطی استثنایی قرار داده است. برخورداری از پتانسیل‌های یک قدرت منطقه‌ای و همچنین سیاست‌ها و گرایش‌های ضد امریکایی، ایران را به مانعی برای اعمال سیاست‌های یکجانبه آمریکا در منطقه مبدل کرده است.

منابع

- احمدی، سید عباس و الهام سادات موسوی، (۱۳۸۵)، «نقش انرژی فسیلی در ژئوپلیتیک جهانی انرژی»، *مجله راهبرد سیاسی*، شماره ۷، از صفحه ۴۰۱ تا ۴۲۲.
- اخباری، محمد، عطاالله، عبدی، حسین مختار هشی، (۱۳۹۰)، *موقعیت ژئوپلیتیک ایران و تلاش‌های امریکا برای تثبیت هژمونی خود در جهان*، (مطالعه موردی: طرح خاورمیانه بزرگ)، پژوهش جغرافیایی/انسانی، شماره ۷۵، صص ۸۷-۱۱۲.
- اسدی، بیژن، (۱۳۸۱)، *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران، انتشارات سمت
- اکبریان، رضا، (۱۳۸۲)، "بررسی وضعیت ژئوپلیتیک ایران در زمینه اقتصاد نفت و گاز"، *مجله پژوهش نامه اقتصادی*، شماره ۱۰ و ۱۱، صص ۱۰۹-۱۳۰
- اوتابل و دیگران، (۱۳۸۰)، *اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم*، ترجمه محمد رضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- ائمی، جواد، (۱۳۹۰)، *بستن تنگه هرمز پاسخی به تحریم نفت، هفته نامه سیاسی، فرهنگی اجتماعی ۹ دی شماره ۳۸*.
- الهی، همایون (۱۳۸۸)، *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران: قومس
- تخشید، محمد رضا، مهدی متین، (۱۳۹۰)، *تسلط بر منابع نفتی استراتژیک خلیج فارس و تهاجم نظامی ایالات متحده به عراق، فصلنامه مطالعات جهان*، دوره اول، شماره ۱، ۱۳۹۰، صص ۲۳۲-۲۵۰.
- ترکاشوند، جلال و حسین مهدیان، (۱۳۸۹)، *انرژی و امنیت ملی ایران*، تهران: نشر انتخاب، چاپ اول
- تهامی، مجتبی، (۱۳۸۸)، *ابعاد اجتماعی و فرهنگی امنیت ملی*، چاپ دوم. نشر اجا. تهران
- جودت، بهجت و قدیر نصری مشکینی، (۱۳۸۰)، *امنیت نفت در هزاره جدید؛ ژئواکونومی در برابر ژئواستراتژی*، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۶۵-۱۶۶، صص ۱۷۰-۱۷۹.
- خادمی، غلام رضا، (۱۳۸۴)، *استراتژی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران*. مجموعه مقالات *اولین همایش ملی مطالعات استراتژیک در جمهوری اسلامی*، نشر: پژوهشکده مطالعات راهبردی. چاپ اول.
- خانیها، نسرین، حیدر لطفی، رقیه ودایع الخیری، (۱۳۸۸)، *هرمز، تنگه‌ای که هرگز بسته نخواهد شد*، مجموعه مقالات *همایش ملی جایگاه خلیج فارس در تحولات استراتژیک جهان*. چاپ اول. نشر. هامون

- دریفوس، رابرت، (۲۰۰۳)، طرح سی ساله واشنگتن برای کنترل نفت خلیج فارس، مجله جونز، ترجمه مرتضی محطی : نیویورک.
- رحیم پور، علی، (۱۳۸۱)، تحولات ژئواستراتژیک سده بیست و یک و جایگاه منطقه‌ای ایران، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۴، دوره چهارم، صص ۱۲۳-۱۴۵.
- رهبر، فرهاد، مهدی محمود رباطی، (۱۳۸۹)، بررسی میزان وابستگی کشورهای صنعتی به نفت صادراتی از تنگه هرمز به وسیله تخمین تابع تقاضا برای نفت منطقه‌ای خلیج فارس، مجله *تحقیقات اقتصادی*، شماره ۹۱، صص ۲۱۹-۲۴۲.
- ستاری، بهرام، علی عاشوری، اسماعیل عرب معصومی، (۱۳۸۸)، *خلیج فارس، قلب انرژی جهان*، مجموعه مقالات همایش ملی جایگاه خلیج فارس در تحولات استراتژیک جهان. چاپ اول. نشر. هامون
- ستوده، محمد، (۱۳۸۶)، تحولات نظام بین الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات باقرالعلوم،
- سجاد پور، محمد کاظم و شمس الدین صادقی، (۱۳۸۹)، "موقعیت ژئواکونومیک ایران و ملاحظاتی پیرامون صادرات گاز"، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، مرکز مطالعات عالی بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۶، بهار و تابستان، صص ۶۷-۹۶.
- سلیمی، حسین، (۱۳۸۲)، «رفتارهای آتی آمریکا در منطقه». *روزنامه‌ی ایران*. شماره‌ی ۴/۲۷۳۲ اسفند ۱۳۸۲.
- عطایی، فرهاد و محمد رضا اقارب پرست، (۱۳۸۵)، *آمریکا و جهان قرن بیست و یکم*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق، چاپ اول.
- سمنانی، علیرضا و حجت مهکوئی، (۱۳۸۹)، جغرافیا و ژئوپلیتیک خلیج فارس و چالش‌های بوجود آمده (عدم همگرایی منطقه‌ای). مجموعه مقالات چهارمین کنگره ملی انجمن ژئوپلیتیک ایران، انتشارات انجمن ژئوپلیتیک ایران. صص ۱-۱۱۰۵.
- شفیعی‌فر، محمد، (۱۳۸۱)، حادثه ی ۱۱ سپتامبر و تأثیر آن بر روابط آمریکا و ایران، مجله *دانشگاه اسلامی*، شماره ۱۱، ۱۶۷-۲۰۸.
- شیرازی، حبیب اله الوالحسن، مسعود آخوند مهریزی (۱۳۸۷) جایگاه منابع انرژی در امنیت خلیج فارس و امنیت آمریکا با توجه به الگوی امنیت مشارکتی، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی* / سال چهارم . شماره هفتم.
- عباسی، اکرم، (۲۳۸۵)، مطالعه تطبیقی دو گذرگاه ژئواستراتژیک تنگه هرمز و گانال سوء از دیدگاه جغرافیای سیاسی، *مجله رشد آموزش جغرافیا*؛ صص ۵۶-۶۱.

- فتحی، سروش، رقیه خلیلی نوشهر، (۱۳۸۸)، نقش و جایگاه تنگه هرمز در منطقه خلیج فارس، مجموعه مقالات همایش ملی جایگاه خلیج فارس در تحولات/استراتژیک جهان. چاپ اول. نشر. هامون
- کولایی، الهه، (۱۳۸۹)، نقش ایران در امنیت انرژی در منطقه و جهان، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره چهارم، صص ۸۹-۶۳.
- مایکل تی. کایر، حسین پاشازاده، (۱۳۸۴)، تداوم کارتر! بررسی همانندی‌های سیاست نفتی روسای جمهور ایالات متحده از کارتر تا بوش. مجله زمانه، سال چهارم، شماره ۳۴، صص ۷۲-۷۶.
- مایکل، تی. کایر، (۱۳۸۳)، نظامی سازی نفت، مجله ساحت غرب، شماره ۱۸، صص ۱۲۳-۱۳۰.
- مزروعی، محمد، (۱۳۸۶)، امنیت انرژی، دو روی یک سکه: امنیت عرضه و امنیت تقاضای انرژی؛ فصلنامه مطالعات اقتصادی انرژی، سال چهارم، شماره چهارم
- نامی، محمدحسین، (۱۳۸۸)، جایگاه ویژه خلیج فارس در امنیت جهانی و نقش ایران، مجموعه مقالات همایش ملی جایگاه خلیج فارس در تحولات/استراتژیک جهان. چاپ اول. نشر. هامون.
- هشی، حسین مختار، حمیدرضا نصرتی (۱۳۸۹) امنیت انرژی و موقعیت ژئوانرژی ایران، فصلنامه ژئوپلیتیک - سال ششم، شماره دوم، تابستان، صص ۱۲۴-۹۵.
- ویسی، هادی، (۱۳۸۸)، جایگاه خلیج فارس در تحولات ژئواکونومی جهان (مطالعه موردی: صادرات گاز طبیعی ایران)، فصلنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره ۴۶، تابستان، صص ۹۳-۱۱۹.
- Jean, Marie, (2007), Economics and Geopolitics of Energy, Centre de Geopolitique de l'Energie et des Matieres Premieres (CGEMP), Universities Paris Dauphine, p1-2
- Moradi, Manoghara, (2006), Caspian Pipeline Politics and Iran- EU Relations, Institute for Political and International studies (IPIS), Tehran, N, 10, (Enero/January).
- (OPEC, WORLD OIL OUTLOOK, 2009
- Energy Information Administration 2009
- <http://islamworld2020.persianblog.ir/post/499/>
- <http://noorportal.net/90/150/151/29874.aspx>
- <http://robeshadi.com/index.php/component/content/article/1-latest->
- <http://www.khorasannews>
- <http://www.parsnews.ir/newsstudios/>.
- www.hadizamani.com
- www.hadizamani.com